

هو العليم

بحث در مسئلہ اجزاء و ترتیب احکام (۳)

سلسلہ دروس خارج اصول فقہ - برائت - جلسہ

صد و شصت و نہم

استاد

آیت اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس اللہ سرہ

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وجود تمایز بین مرتبه ملاک و مرتبه حکم

در اوامر مولویه عرفیه

بحث راجع به مرتبه ملاکات بود و اینکه منظور از تعلق حکم بر یک موضوع، ترتب ملاک و مصلحت یا مفسده نفس‌الأمریه به همه جوانب و شرایط تحقق موضوع است. روی این حساب به واسطه عدم تخلف حکم از موضوع با توجه به تحقق ملاک، این مسئله با اوامر مولوی عرفیه افتراق پیدا می‌کند؛ چون ما در بحث مرتبه ملاک قائل به اعتباری بودن احکام انشائی در اوامر مولویه عرفیه هستیم. به اعتبار معتبر و به اختیار مولا، در اوامر عرفیه حکم تفاوت پیدا می‌کند. بنابراین ما می‌توانیم در اوامر عرفیه مرتبه ملاک را از مرتبه حکم که همان مرتبه انشاء است امتیاز بدهیم و از این نقطه نظر این اشکال بر مرحوم آخوند که مرتبه ملاک را جدای از مرتبه حکم دانسته‌اند وارد است.

عدم وجود میز بین مرتبه ملاک و مرتبه

انشاء در اوامر شرعیه

اما اگر منظور مرحوم آخوند اوامر شرعیه است -

که همین طور هم هست - و مولا، مولای شرعی است، اشکال بر مرحوم آخوند وارد نمی شود؛ به جهت اینکه مرتبه ملاک عبارت از ترتب مصلحت به واسطه تعلق حکم بر موضوع یا ترتب مفسده به واسطه مخالفت آن حکم با آن موضوع است و از باب انطباق حکم شرعی با احکام تکوینی، هیچ میز بین مرتبه ملاک و مرتبه انشاء نیست و مقرینی که در اینجا بر کلام مرحوم آخوند ایراد گرفته اند و مرتبه انشاء را متأخر از مرتبه ملاک می دانند و حتی تأخر را تأخر زمانی فرض می کنند، اینها از این نکته غفلت کرده اند که جواز تخلف از حکم ملاکی مولا - نه انشائی - و به عبارت دیگر جواز تخلف از حکمی که مترتب بر آن موضوع در مرتبه ملاک هست، این جواز در اوامر عرفیه است؛ در اوامر عرفیه است که ولو اینکه عبد، عالم بر مرتبه ملاک در امر مولا هست، تا وقتی که مولا حکم انشائی نسبت به آن موضوع نداشته باشد، عبد نه

می تواند امتثال کند و نه جایز است که امتثال کند! الاً اینکه خود مسئله به عنوان یک امر کلی و به عنوان یک امر ممدوح در اینجا عبد صرفاً [به این عنوان عمل کند].

...مولویۃ شرعیه در آنجا اطلاع بر مصالح و مفاسد نفس الامریه، نفساً منجّز حکم است و خود آن موجب تنجّز حکم می شود و دیگر عبد نباید صبر کند تا اینکه حکم به مقام انشاء برسد و بعد از انشاء به مقام تنجّز برسد و بعد از تنجّز به مقام فعلیت برسد؛ این سه مرتبه را طی کند. البته مطلب در عالم ملاکات و اینها خیلی زیاد است ولیکن ما دیگر بیش از این ضرورتی در اطالۃ بحث نمی بینیم.

اختلاف مبنای مرحوم کمپانی با مرحوم آقا ضیاء در اینجا، چیزهایی است که در تقریرات موجود است ولیکن دیگر چون ضرورتی نیست فقط اجمالش را عرض کردم و آن مبنای خودمان [را بیان کردم]

الزامی شدن عمل به احکام در فرض علم
به ملاک

و در مسئله انطباق حکم شرعی با حکم تکوینی،

در مقام فرض اگر چنانچه شخصی عالم بر ملاک باشد، در اینجا واجب است که به این احکام عمل کند.

وجوب احکام بر ائمه در دوره صباوت

خب **لَعَلَّ لِقَائِي أَنْ يَقُولَ** اینکه فرض کنید ما در

اولاد ائمه علیهم السّلام در زمان صباوت و در زمان

طفولیت می بینیم که در ایشان این قضیه تحقق پیدا

می کند؛ مثلاً چه بسا ممکن است که اینها یک

اطلاعاتی داشته باشند و یک مسائلی را داشته باشند

و بر یک خصوصیات مطلع باشند، آیا می توانیم بر

امام حسن، امام حسین، حضرت سجاد یا سایر ائمه

علیهم السّلام در مقام صباوت - باینکه اینها عالم

هستند - حکم به وجوب صلاة یا صوم کنیم؟! قطعاً

مطلب از این قرار است؛ یعنی اگر حکم وجوب بر

صلاة تعلق بگیرد و موجب یک مصلحت ملزمه

نفس الامریه بشود که در این سنین یعنی حتی در این

سنین طفولیت - با توجه به خصوصیات نفسی این

فرزند امام که حالا خودش بعداً امام می شود - اگر

در آن موقع و در آن خصوصیت نفسانی لازمه برای

تربیت او باشد، قطعاً در دوران صباوت هم صلاة
برای آنها واجب خواهد بود.

البته این مسئله با آن مسئله‌ای که ما در بحث بلوغ
مطرح کردیم فرق می‌کند، آن چیزی که در بحث
بلوغ مطرح کردیم این بود که اگر عقل به یک
مرحله‌ای برسد که در خودش احساس تکلیف کند
یعنی آن ادراک موقع و تعلق تکلیف برای او روشن
بشود، در آنجا بین کوچک بودن و بزرگ بودن فرق
نیست. لذا ما در قضیه ائمه‌ای مانند امام جواد یا امام
هادی علیهما السلام که در قبل از سنین پانزده سالگی
به امامت رسیدند و یا حضرت بقیه الله ارواحنا فداه
که در سن پنج سالگی به امامت رسیدند، در آنجا
گفتیم که اصلاً مستحیل است که امام علیه السلام به
سن امامت برسد و نماز نخواند! این نماز خواندن
امام نه به عنوان یک حکم تجربی و تأدیبی است که
روایات برای اطفال بیان می‌کنند و نه از باب یک
حکم استحبابی است که تخلف از آن موجب عقاب
نباشد، قطعاً این طور نیست؛ یعنی از أبده بدیهیات
است؛ بلکه این نمازی را که امام علیه السلام در سن
نه سالگی می‌خواند ولو اینکه به سن بلوغ احتلامی

نرسیده است و یا امام زمان علیه‌السلام که در سن
 پنج‌سالگی می‌خواند؛ ولو اینکه به سن حُلُم نرسیده
 است، به‌عنوان یک تکلیف تنجّزی و لزومی و
 وجوبی برای خودش می‌داند که می‌خواند! و
 آن‌طوری که سابق عرض شد امامت اقتضاء وجوب
 نمی‌کند، امامت یک مطلبی است و وجوب مطلب
 دیگری است! مگر حالا اگر کسی امام بشود حج بر
 او واجب است؟! نه! اگر مستطیع باشد حج بر او
 واجب است و اگر مستطیع نباشد، حج واجب
 نیست! امامت اقتضاء نمی‌کند شخصی که امام
 می‌شود حتماً حج برود، نه! امامت اقتضاء نمی‌کند
 که صوم بر او واجب بشود، نه! اگر استطاعت داشته
 باشد و اگر قدرت و قوّت بدنی و جسمی داشته
 باشد، صوم بر او لازم است و اگر نداشته باشد، او
 هم مثل سایر افراد است؛ ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا
 أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾.^۱

تلمیذ: در حقیقت منحصر به ائمه علیهم‌السلام

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۸۴. انوارملکوت، ج ۱، ص ۵۷:

«پس هرکدام از شما که مریض یا در حال سفر بود باید به تعداد روزه‌هایی
 که در ماه رمضان خورده است قضا کند.»

نیست و اگر یک شخص دیگری هم به این مقام
برسد همین طور است؟

استاد: بله، او هم همین طور است و اختصاص به
ائمه ندارد!

تلمیذ: در کودکی مثلاً...

استاد: بله! آن مسئله هم از همین قرار است و
فرقی نمی کند.

یا اینکه فرض کنید برای شخصی واقعاً در
طفولیت این موقعیت پیدا بشود؛ یعنی آن احساس
وجود و احساس تعقل وجود خود و تعقل مصالح و
مفاسد برایش پیدا بشود همین طور است. این طور
افراد هستند؛ من خودم خیلی از افراد را دیده ام مثلاً
دختری را دیدم که در سن ده سالگی یا یازده سالگی
بود و - الآن هم هست خدا حفظش کند - این قدر
مشاعرش باز است که اصلاً وقتی صحبت و رفتار
می کند شما خیال می کنید یک زن بیست و پنج ساله
است که این طور در قضایا نظر می دهد و رتق و فتق
امور می کند و مثلاً کارهایی انجام می دهد که [انگار]
واقعاً در حد یک زن بیست یا بیست و پنج ساله
است! اصلاً در اموری که مربوط به هم سن و

سال‌های خودش است، وارد نمی‌شود! خب بچه ده‌ساله چه کار می‌کند؟! عروسک‌بازی می‌کند؛ ولی این اصلاً به عروسک‌بازی می‌خندد و دائماً مطالعه می‌کند و کارهایی انجام می‌دهد که یک دختر بیست‌ساله این کارها را انجام می‌دهد! ما در بدن و فکر و نفس او نیستیم که ببینیم چه خبر است، ما که علام‌الغیوب نیستیم؛ ولی می‌خواهم این را بگویم که اگر واقعاً الآن در یک هم‌چنین وضعی باشد - اینکه در بعضی از روایات داریم که اگر نه سال و ده سال باشد،^۱ [باید این کار را انجام بدهد] - من می‌گویم که الآن بر او واجب است که مثلاً نماز بخواند و عقاب بر خلاف هم بشود! ولی یک دختر چهارده‌ساله را هم می‌بینیم که مثلاً اگر نماز هم نخواند نخواند یا مثلاً روزه هم نگرفت نگرفت، مسئله از این قرار است.

نکته‌ای دربارهٔ روایت «**مَا لِلْعَبِّ خُلِقْنَا**»

نکته‌ای و مطلبی که در اینجا هست و نمی‌توانیم از آن غافل باشیم این است که ما در اینجا صرف‌نظر

^۱ الکافی، ج ۷، ص ۶۸.

از مسئلهٔ عقل یک مطلبی را داریم و آن مصلحتی است که در این سن خاص فرض کنید که در شش سالگی یا هفت سالگی بر مصلی مترتب می‌شود، آنجا می‌توانیم این حرف را بزنیم که اگر فرزند امام علیه‌السّلام مثل امام حسن یا امام حسین که با بچه‌های کوچک بازی می‌کردند و روی کول همدیگر سوار می‌شدند [بازی کند]، خب لعب و اینها یک امر طبیعی و مقتضای سنّ طفولیت است که این کار را انجام بدهند، حالا آیا ما می‌توانیم این را بگوییم که اگر امام علیه‌السّلام که الآن هنوز امام نیست و فرزند امام است [این کار را بکند منافی با عصمت است]؟! این اصلاً منافاتی با مسائل عصمت و امثال آن ندارد؛ چون اصلاً عصمت یک مطلبی است و این کارهایی که یک بچه انجام می‌دهد یک مطلب دیگری است و این هیچ ارتباطی به عصمت ندارد؛ که بعضی‌ها «**مَا لِلْعَبِ خُلُقَتَا**»^۱ را مطرح کرده‌اند! حضرت سجاد علیه‌السّلام کوچک بود و داشت رد می‌شد و دید بچه‌ها بازی می‌کنند و آن

^۱ دلائل الإمامة، ج ۱، ص ۴۰۱، با قدری اختلاف.

شخص دید حضرت بازی نمی‌کند و حضرت فرمودند: «**مَا لِلْعَبِ خُلُقًا**»، خب این موقعیت حضرت سجاد بود؛ یعنی موقعیت نفسانی حضرت سجاد در سن طفولیت این طور بود؛ اما ممکن است موقعیت سیدالشهداء علیه‌السلام در سن طفولیت چیز دیگری باشد! هر شکل و هر خلقی یک احکام و لوازم مختصّ به خودش را دارد حالا یکی این طور است و یکی طور دیگر است.

صحبت در این است که ممکن است بگوییم که آن مصلحت ملزومه در سن چهار یا پنج یا شش سالگی برای سیدالشهداء علیه‌السلام نیست و اصلاً حال نفسانی و موقعیت نفسانی، اقتضاء وجوب صلاة را برای آن حضرت در این سن نمی‌کند و لعل اینکه حضرت در سن شش سالگی و امثال ذلک صلاة را برای خودشان لازم می‌دانستند و انجام می‌دادند و این هیچ استبعادی ندارد.

منظور من این است که وقتی می‌گوییم: این عبد بر آن مصلحت ملزومه اطلاع پیدا کند، آن مصلحت ملزومه فقط مقام انشاء نیست، نه! شرایطی که مکلف

آن مصلحت ملزومه را برای خود در آن شرایط اقتضا می‌کند، آن شرایط مدّ نظر من است. لعلّ اینکه در چهار سالگی و پنج‌سالگی اصلاً یک هم‌چنین شرایطی وجود نداشته باشد. آیا وقتی امام حسین علیه‌السّلام رضیع بود نماز می‌خواند؟! حضرت سجّاد علیه‌السّلام در حال رضیع بودن که نماز نمی‌خواندند، حالا در باطنشان چه می‌گذشت ما نمی‌دانیم؛ ولی برحسب ظاهر بچه چه کار می‌کند؟! شیر می‌خورد و گریه می‌کند و می‌خوابد، دیگر کار دیگری که نمی‌کند! خب این هم همین‌طور مثل بقیّه افراد است. خب حالا چه اشکال دارد که این قضیه ادامه پیدا کند و به دو سال، سه سال، چهار سال، پنج سال و این حرف‌ها هم برسد؟! اشکال ندارد. اصلاً آن حالت نفسانی که در وجود یک طفل هست استجلاب و جوب صلاة را نمی‌کند که بگوییم: اینجا الآن نقض به این مورد وارد می‌شود، نه! اگر مکلفی - مکلف یعنی انسان - ولو اینکه صبی باشد، در صباوت و غیر صباوت، در شیخوخیت یا شباب یک مصلحت ملزومه‌ای را برای خودش احساس کند، این مصلحت ملزومه ولو اینکه حکم هنوز انشاء نشده

باشد، اقتضاء می‌کند که او نسبت به آن حکم مکلف باشد و این مقام، مقام و مرتبه ملاک است.

مرتبه انشاء، بعث و فعلیت

مرحوم آخوند بعد از این، مقام و مرتبه انشاء را ذکر می‌کنند؛ مرتبه انشاء آن مرتبه‌ای است که شارع این حکم را انشاء کرده باشد؛ یعنی بر این مصلحت حکم کرده باشد. حالا این حکمی را که شارع کرده است، یا این حکم به دست ما می‌رسد یا این حکم به دست ما نمی‌رسد، اگر حکم به دست ما رسید، این مقام بعث و زجر می‌شود که حکم در اینجا به دست مکلف رسیده است؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾^۱ این مقام، مقام بعث و زجر است یا ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْ مَٰمِ ۖ تَهُ ۖ وَالَّذِ ۖمُ وَلَ ۖحَ ۖمُ أَلْ ۖ خَنِزِيرِ ۖ﴾^۲ این مقام، مقام زجر است یا «**صَلُّوا** کَمَا رَأَيْتُمُونِی **أَصْلَی**»^۳ این مقام، مقام بعث است یا آیه ﴿وَلَلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ ۖ أَلْ ۖ بَی ۖتِ ۖمَنْ

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳. انوار ملکوت، ج ۱، ص ۲۹:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما روزه داشتن واجب شد.»

^۲ سوره مائده (۵) آیه ۳. امام شناسی، ج ۸، ص ۶۱:

«مردار و خون و گوشت خوک بر شما حرام شد.»

^۳ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۷۹.

أَسْ تَطَاعَ إِلَىٰ هِ سَبِيلٍ ۖ ﴿٥٠﴾ مقام، مقام، مقام بعث است
یا حُرِّمَ عَلَيْكُمُ الزَّنا و الفواحش که این مقام، مقام
زجر است؛ یعنی مقامی که حکم شارع به مرحلهٔ بلاغ
می‌رسد و به دست ما می‌رسد، این مقام بعث است.

فرق مقام بعث و مقام زجر

حالا فرق بین این دو مقام چیست؟ آن‌طوری که
نقل می‌کند فرق بین این دو این است که اگر مکلف
اطلاع بر حکم در مقام انشاء پیدا کند تا وقتی که به
مقام بلاغ نرسیده است، مکلف می‌تواند حکم را
ترک کند و بر خلاف و ترک او عقابی هم مترتب
نمی‌شود، فرق بین اینها این است. مثلاً اگر یک نفر
[به واسطهٔ] پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم بداند
که زنا حرام است؛ ولی هنوز حکمش به مقام بعث
نرسیده است، این شخص می‌تواند زنا کند! یا اگر
بداند که خمر حرام است ولی هنوز به مقام زجر
نرسیده است، شخص می‌تواند شرب خمر کند و
هَلُمَّ جَزَاءً. اگر ترک کند، این ترک یک ترک

^۱ سوره آل عمران آیه ۹۷. امام شناسی، ج ۶، ص ۵۰:

«و از برای خدا برعهدهٔ مردم است که کسانی که راه تمکن و طریق قدرتی
برای رفتن به خانه خدا را دارند، حج خانه او را انجام دهند.»

استجابی است؛ ولی عقوبتی بر او مترتب نیست، این مقام بعث و زجر است و این هم فوائد و اختلافی که بین این دو مقام هست.

تعریف مقام فعلیت

مقام چهارمی که نقل می‌کند مقام فعلیت است؛ مقام فعلیت آن مقامی است که [حکم] برای مکلف در آن مورد فعلیت پیدا کند؛ یعنی در موقعی واقع بشود که حکم نسبت به او فعلیت پیدا کند. مثلاً مستطیع بشود، حالا حکم فعلی شد و تا به حال نسبت به این شخص مقام بعث بود، حکم ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي تٍ مِنْ أَسْ تَطَاعَ إِلَىٰ هِ سَبِيلٍ﴾^۱ داشت ولی فعلیت پیدا نکرد، آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَىٰ كُمْ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾^۱ مقام بعث بود ولی هنوز ماه رمضان نیامده است، اگر ماه رمضان آمد این حکم فعلی می‌شود. حالا این مراتبی است

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳. انوار ملکوت، ج ۱، ص ۲۹:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما روزه داشتن واجب شد همچنان که بر امم سالفه که قبل از شما بوده‌اند نیز واجب شده است.»

که در اینجا ذکر شد و اختلافی که بین تقریر و بیان ما با این مراتب اربعه بود در اینجا مطرح شد که بعضی از آنها را قبلاً عرض کردیم و بعضی از آنها را بعداً عرض می‌کنیم.

اولاً مرتبه انشاء و مرتبه ملاک بنابر آن تقریری که ما کردیم، مرتبه واحد است و معنا ندارد که مرتبه ملاک وجود داشته باشد و شارع انشاء نکرده باشد پس الآن در اینجا مرتبه، مرتبه واحد است.

تفاوت تکالیف افراد در تحقق مقام بعث و

زجر و فعلیت

مسئله دوم مقام بعث و زجر و فعلیت است، در مقام بعث و زجر و فعلیت همان‌طوری که در اینجا مطرح هست و قبلاً عرض شد، نسبت افراد با تکالیفی که دارند متفاوت است و ممکن است اصلاً برای بعضی مقام فعلیت پیدا نشود و مقام بعث و زجر هم برای آنها تحقق پیدا نکند؛ یعنی اگر ما مقام بعث و زجر را به عنوان یک مقام کلی بدانیم، در این صورت حکم نسبت به یک انشاء حکم کلی، حکم عام است، ﴿كُتِبَ عَلَىٰ كُمُ الصِّيَامُ﴾ صیام در تشریع اسلامی جعل شده است و حج در شریعت

اسلامی تشریع شده است، اگر ما این طور بدانیم، این مسئله مقام بعث و زجر است؛ اما اگر مسئله را این طور بدانیم که حج با «این خصوصیات» تشریع شده است؛ بنابراین می توانیم بگوییم که یک شخص ممکن است که هیچ وقت دارای این خصوصیات نشود و حتی به مقام بعث و زجر هم نرسد؛ بلکه در اینجا فقط برای او مقام انشاء باشد. حالا فعلاً این مسئله خیلی مسئله قابل دقتی نیست و آن طوری که ما روی مرام و مشی قوم حرکت می کنیم این است که برای این احکام سه مرتبه را قائل هستیم:

مقام اول: مقام ملاک و حکم و انشاء یکی است.

مقام دوم: مقام بعث و زجر است.

مقام سوم: مقام فعلیت است.

علم مکلف به حکم، شرط وجود مقام

بعث و زجر

تا اینجا مسئله مشکل نیست. مشکل در اینجا این

است که لازمه برای رسیدن به تکلیف، علم است

یعنی حکم چه موقع از مقام انشاء به مقام بلاغ

می رسد؟ وقتی که مکلف عالم به حکم بشود، این

مقام، مقام بعث و زجر است. خوب دقت کنید! اینجا

یک مسئله‌ای هست که با آن مطلبی که مرحوم آخوند در بحث اماره می‌خواهند مطرح کند مورد دقت است و اختلاف در اینجا پیدا می‌شود! شرط مقام بعث و زجر علم مکلف است و اگر مکلف علم نداشته باشد، مقام بعث و زجر هم وجود ندارد. فرض کنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که ﴿كُتِبَ عَلَىٰكُمْ الصِّيَامُ﴾^۱ اما افرادی که در غابات و در آن طرف دنیا هستند هیچ وقت نسبت به این قضیه مطلع نمی‌شوند، من باب مثال مسلمان هم هستند ولیکن وجوب صوم و صلاة را متوجه نمی‌شوند و مطلب به دستشان نمی‌رسد.

اینهایی که در آیات قرآن داریم: ﴿فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^۲ یعنی احکام انشائی را به مقام بعث و زجر برسانند و آیه ﴿وَلَتَكُنْ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَىٰ آلِ خِيَارٍ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۱۲۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۳۷:

«چرا عده‌ای از مسلمین برای تحصیل علوم دین و فهم در مسائل شریعت به بلاد علم کوچ نمی‌کنند و به تحصیل معارف دینی نمی‌پردازند؟!»

وَيَنْهَوْنَ عَنْ آلِ مُنْكَرٍ^۱ یعنی باید این احکام انشائی را به مقام زجر برسانند. «نفر» در آیه ﴿فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^۲ به این معنا است که این کار را انجام بدهند. ممکن است که یک شخص مسلمان هم باشد ولی اطلاع نداشته باشند. در خیلی از این دهات و قراء افرادی وجود دارند که حتی احکام ابتدائی صلاة، صوم، غسل و این چیزها را نمی دانند. این مقام، مقام بعث و زجر است. لازمه مقام بعث و زجر علم است یعنی لازمه اش این است که وقتی این حکم انشائی به بعث و زجر می رسد که مکلف عالم بشود و بر آن حکم انشائی علم پیدا کند، آن وقت به بعث و زجر می رسد و وقتی که به بعث و زجر رسید و عالم شد آن وقت برای او فعلیت پیدا می کند؛ اگر وقت صلاة و صوم و حج بیاید، فعلیت پیدا می کند وَ هَلُمَّ جَرّاً.

اشکال در امارات و حجج شرعی

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۴. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۱۰: «و باید در میان شما امتی باشند که به سوی خیر بخوانند و امر به معروف کنند و نهی از منکر بنمایند.»

اشکالی که در اینجا هست این است که اماراتی که شارع آن امارات را برای احکام شرعی طریق و حجت قرار داده است [چگونه است]؟! یا [باید] حجیت شارع را از باب متمم جعل بگیریم یا اینکه حجیت شارع را از باب جعل مستقل و مؤسس بگیریم یا اینکه حجیت شارع را از باب تقریر و امضای بر سیره عقلائی بگیریم، چون عقلاء در محاورات خودشان امارات را حجت می‌دانند که واقع هم همین است

نکته‌ای دربارهٔ وجه حجیت امارات

و شارع در اینجا به عنوان متمم جعل یا جاعل بالاستقلال و به عنوان مؤسس، در امارات جعل حجیت نکرده است و تنزیل غیر علم را به منزله علم نکرده است؛ بلکه شارع در اینجا از سیره عقلائی تبعیت کرده است و سیره عقلائی بر حجیت وثاقت راوی است و شارع هم همین کار را کرده است.

لذا می‌گوییم که در موارد مختلفه **مخبر به**، وثاقت هم مختلف است یعنی عقلاء نگاه می‌کنند که **مخبر به**، چه **مخبر به** ای هست و با توجه به اهمیت **مخبر به** لحاظ وثاقت در مخبر می‌کنند و اگر **مخبر**

به یا مخبرٌ عنه یعنی همان جمله یا آن کلمه و موضوع و مبتدا یا خبر، اگر آن مخبرٌ به و آن مفاد، قضیه عادی باشد، وثاقت بر طبق او است. من باب مثال یک قضیه عادی است و در خیابان دوتا ماشین تصادف کردند و الآن یکی از همین افراد به شما می گوید که آقا در خیابان دوتا ماشین تصادف کردند و یکی مُرد. خب تصادف ماشین در خیابان و قتل عابر، یک مسئله عادی است و شما قبول می کنید و می گوئید: بله، اینجا دو نفر تصادف کردند و یکی هم مُرد. ولی فرض کنید یک وقت یکی می گوید: آقا یک ماشین تصادف کرد و در این خیابان پنجاه نفر را ازبین برد! می گوئید: پنجاه نفر؟! مگر می شود یک ماشین [به پنجاه نفر بزند]؟! چطور ممکن است یک ماشین پنجاه نفر را [ازبین ببرد]؟! این چه بوده است؟! بمب بوده است؟! می گوید: به همه مغازه ها و حجرات و فلان آسیب رساند و ازبین برد و همه درخت ها را [قطع] کرد! می گوئیم: آقا قبول این مسئله مشکل است! فرض کنید نفر دوم می آید و می گوید: یک ماشین اینجا تصادف کرد و پنجاه نفر

را از بین برد. می گوید: آقا خیلی عجیب است! نفر سوم می آید [و همین حرف را می گوید]! باید ده پانزده نفر بیایند تا قضیه کم کم برای شما جا بیفتد که می شود یک ماشین تصادف کند و پنجاه نفر را در خیابان از بین ببرد! این باید حتماً به یک حدی برسد! حالا اگر به جای آن پانزده نفر یک نفر آمد که در نزد شما **موثوق به** بود و شما به کلام او وثوق دارید و شخص ضبطی است و شخصی است که بیخود و از روی هزل و لغو کلامی نمی گوید و شما روی مطالب او وثاقت تام دارید، این یک نفر کار پانزده نفر را هم انجام می دهد! یعنی می بینید بیخود حرفی را نمی زند و تا جان دادن آن شخص را نبیند حکم به قتل و اماره و موت نمی کند. اگر یک هم چنین آدمی باشد، شما کلامش را می پذیرید و این سیره، سیره عقلائیه است. خب ما هم در مورد اعتقادات و احکام همین را می گوئیم و قضیه خیلی قضیه مشکلی نیست.

وقتی می گوئیم: مبنای اصولی ما این است که در اعتقادات به خبر واحد نمی شود تمسک کرد، همین سیره عقلائیه است. چطور شما در غیر اعتقادات در

قضیه‌ای که عجیب و غریب است می‌گویید که افراد باید متعدد باشند تا اینکه یک خبر را ثابت کنند، اگر این طور باشد ما حتی بالاتر از این را مطرح می‌کنیم و می‌گوییم: چطور ممکن است در مورد یک مسئله‌ای که به مبدأ و معاد مربوط است که مسئله با تغییر حتی یک «واو» و یک «فاء» و حتی یک کلمه، معنا اصلاً به طور کلی عوض می‌شود، به صرف اینکه راوی نقل کرده و او هم از یکی دیگر نقل کرده و او هم از یکی دیگر نقل کرده است و پنج تا ده تا واسطه در اینجا بوده است و آن وقت شما از واسطه پنجم این روایت را می‌شنوید، حکم می‌کنید که عین کلام و عین لفظ معصوم است؟! این اصلاً جنون است! آن کسی که یک هم‌چنین مسئله‌ای را قبول کند دیوانه است!

من باب مثال مسئله مربوط به عالم قضا و قدر، عالم اوصاف توحیدیّه پروردگار، مسائل مهم قیامت، مسائل مهمی که مربوط به معاد جسمانی یا معاد روحانی است، مسائل مشیّت، عالم اراده، قضا و قدر، اعتقادیات و یک هم‌چنین مسائل مهمی باشد و پنج تا

واسطه از معصوم تا آن کسی که برای شما نقل می کند
واسطه بخورد و بعداً شما از واسطه پنجم که یک آدم
خوب، ثقه، راست گو و صادق است [می شنوید، آیا
باید بپذیرید]؟! آدم صادقی است ولی خاطی است
و خطا می کند! آدم صادق با آدم خاطی دوتا است!

یک بنده خدائی به من می گفت که آقا فلان
شخص یک هم چنین حرفی می زند و شما می گوید
که دروغ می گوید! گفتم که آقا بین دروغ و خطا فرق
است! من که نمی گویم: این شخص معاند است یا
اینکه شخص کاذب است؛ خاطی است و خطا
می کند و **بِالْبِدَاهَةِ الْعَقْلِيَّةِ وَ الْوِجْدَانِيَّةِ** قطع دارم و
مرّات و مرّات از افراد مختلف مواردی را شنیده ام که
قطع به خلاف آن دارم! وقتی من قطع به خلاف دارم،
چطور می توانم بگویم که این شخص که راوی پنجم
است و از امام علیه السّلام به پنج واسطه نقل کرده،
عین عبارت و عین لفظ امام [را نقل کرده] است؟!
نمی توانم یک هم چنین حرفی بزنم!

الآن این همه روایات مختلفی که در مسئله بلوغ
نقل شده است که همه در مورد بلوغ دارای تشویش
و اضطراب شدند، برای چیست؟! برای این است که

یکی یک‌طور گفته و یکی دیگر طور دیگر گفته است! یکی گفته است که بلوغ قبل از احتلام **لا یُعْمُ السَّبیل** در یک روایت دیگر داریم: «**یُعْمُ السَّبیل**»، خب آن «**لا**» آورده و این «**أَنْ یُعْمُ**» آورده و دیگری **لا یُعْم** آورده است؛ یکی «**لا**» خوانده و یکی «**أَنْ**» خوانده و یکی بدون حرف می‌خواند! شما در یک مسئله عادی فرعی فقهی این قدر اضطراب مشاهده می‌کنید!

خیلی از افرادی که راجع به قضیه بلوغ مطلب نوشته‌اند، نود درصد اینها گفته‌اند که مسئله **صعبة**! آن وقت ما چطور در اینجا راجع به یک قضیه اعتقادی حکم کنیم؟! این وثاقت همین وثاقت است. بنابراین همین سیره عقلائیهِ مورد نظر شارع است و شارع که می‌گوید: «**العمری ثقتی فما أدی إلیک**

عنی فعنّی یؤدی و ما قال لک عنی فعنّی»^۱ امام هادی علیه‌السلام نمی‌خواهد جعل حجیت کند! امام هادی نمی‌خواهد متمم جعل بیان کند! هیچ کدام از اینها نیست. امام هادی می‌خواهد بفرماید که این

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹.

کلام من درباره «**عمری و ابنه**» یک سیره عقلائی
 است و اگر غیر از «**عمری**» شخص دیگری هم
 باشد، همین را می‌گوییم. اگر فرض کنید که یونس
 بن عبدالرحمن هم باشد همین را می‌گوییم، می‌گوییم:
 «**خذوا عنهم معالم دینکم**». ^۱ من مثل خیلی‌ها که
 گفتند: **هذه قضية واحدة في شخص واحد** و
 راجع به خصوص یونس آمده است، این‌طور
 نمی‌گوییم! می‌گویند: «محمد بن مسلم ثقه است»^۲
 اینها همه ثقه هستند، خب باید هم ثقه باشند! یک
 هم‌چنین آدمی با یک هم‌چنین جلالتی پیش امام
 صادق و امام هادی ثقه است. پس ائمه علیهم‌السلام
 در این قضیه در مقام متمم جعل نیستند یا در مقام
 مؤسس و جاعل نیستند؛ بلکه در مقام مقرر هستند
 یعنی در اینجا تقریر و امضای سیره عقلائی می‌کنند!
 مسئله‌ای که در اینجا هست این است که در قضیه
 مقام بعث و مقام زجر، علم مکلف نسبت به مقام
 بعث و مقام زجر لازم است. حالا اگر علم نداشت،
 حجت عقلائی به‌عنوان سیره عقلائی در اینجا

^۱ رجال الکشی، ج ۱، ص ۴۸۳، با قدری اختلاف.

^۲ همان، ص ۳۸۳.

جانشین و نازل منزله علم است؛ یعنی از باب حجیت تنزیلی، نازل منزله علم می‌شود و آن حجت عقلائیهِ امارات هستند. امارات، ظن، خبر ثقه و خبر عادل از باب حجت تنزیلی به عنوان سیره عقلائیهِ جایگزین و به جای این علم می‌نشینند.

تقریر اشکال: اجتماع مثلین یا ضدین

اشکال در اینجا این است که شارع در مقام جعل - این مسئله‌ای که گفتیم اینها از باب سیره عقلائیهِ است، فعلاً از این مطلب غمض عین می‌کنیم و ما در اینجا بنابر این اصطلاح قوم به عنوان جعل متمم یا جاعل بالاستقلال در اینجا مؤسس هست می‌گوییم - خبر واحد را برای مقام بعث و مقام زجر حجت شرعی قرار داده است و حالا که شارع این کار را کرده است، اشکالی که در اینجا مطرح است این است که اگر قرار باشد آن حکم در مقام انشاء، تام باشد و از این طرف شارع به امارات هم حجت شرعیه بدهد، از آنجایی که مقام بعث و زجر مقتضای علم مکلف است و علم مکلف مقتضی مقام بعث و زجر است، در اینجا دو طریق واحد در قبال هم

مجعل شده است:

طریق اول: عبارت از حجیت ذاتیه قطع و علم نسبت به احکام انشائییه است که موجب بعث و زجر است.

طریق دوم: جعل حجیت در امارات است که این حجیت در امارات نسبت به همین مکلف موجب بعث و زجر می شود.

چطور ممکن است که شارع دو طریق را در عرض هم و به موازی هم حجت قرار بدهد؟! این از باب اجتماع مثلین است در صورتی که هر دو حکم عین هم باشند؛ یعنی اگر مؤدای امارات همان مؤدای علم به احکام باشد، لازمه اش اجتماع مثلین است یعنی شارع هم اولاًبلاول آن ﴿كُتِبَ عَلَىٰكُمْ الصِّيَامُ﴾ را جعل کرده و هم از باب جعل حجیت و اعطاء حجیت به اماره و خبر واحد، ﴿كُتِبَ عَلَىٰكُمْ الصِّيَامُ﴾ را که مؤدای اماره است را جعل کرده است و این جعل مثلین می شود و جعل مثلین هم مستحیل است. خب این در صورتی است که حکم برسد.

و اما اگر نه، این حکمی را که مؤدای اماره است، مخالف با آن حکم انشائی شارع باشد، این جعل

ضدّین می شود و این بدتر از آن می شود یعنی شارع
اول ﴿كُتِبَ عَلَىٰ كُمُ الصِّيَامُ﴾ و وجوب صیام را
جعل کرده است و مؤدّای اماره حرمت صیام است!
او وجوب صیام را جعل کرده است و مؤدّای اماره
اباحه و استحباب صیام است! این جعل ضدّین
می شود و این هم اشکال دارد. برای این قضیه راه های
مختلفی [هست]. البته اینکه جعل ضدّین مستحیل
است یک مسئله است و إنّ شاء الله مسئله تصویب و
اینها را هم در جلسه آینده بیان می کنیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد